

بسم الله الرحمن الرحيم

ملاحظه فرمودید اگر مولا بخواهد قطع به حکمی را در موضوع خود آن حکم اخذ کند، مستلزم دور و محال است. نتیجه این می شود که وقتی ثبوتاً امکان اخذ نباشد، اثباتاً هم در هیچ موردی نمی توانیم بگوییم قطع به حکم در موضوع آن حکم اخذ شده است.

بررسی صورت سوم و چهارم از احتمالات مطرح شده

صورت دیگر این بود که آیا قطع به حکم در موضوع مثل آن حکم - نه خود آن حکم - اخذ می شود؟ بگوییم **إذا قطعت بوجوب الصلاة فتجب عليك الصلاة** که وجوب دوم مثل وجوب اول است؛ یعنی ما دو حکم داریم. در فرض سابق، قطع به حکم در موضوع خود حکم اخذ شده و يك حکم داریم، اما در اینجا دو حکم داریم که حکم دوم مثل حکم اول است. آیا این صورت ممکن است یا نه؟ همچنین صورت چهارم، اگر قطع به حکم در موضوع ضد آن حکم اخذ شده باشد، مثل **إذا قطعت بوجوب الصلاة فتحرم عليك الصلاة**؛ قطع به وجوب موضوع واقع شود برای حرمت صلاة که ضد وجوب صلاة است. مرحوم آخوند در این دو مورد فرموده است: در مورد صورت چهارم از باب اینکه اجتماع ضدین محال است، ممکن نیست؛ همچنین در فرض مثل نیز اجتماع مثلین محال است. ایشان به همین مقدار اکتفا کرده و رد شده اند.

این بیان مرحوم آخوند (که بگوییم اجتماع ضدین محال است) مبتنی است بر این که نسبت بین احکام در باب شریعت و تقابلشان را تقابل تضاد بدانیم؛ کما اینکه مشهور علما این را قائل هستند و می گویند احکام خمسہ تکلیفیه با همدیگر تضاد دارند. مرحوم آخوند در اینجا می فرمایند: معنای این جمله که بگوید **إذا قطعت بوجوب الصلاة فتحرم عليك الصلاة** این است که نماز هم بر او واجب باشد و هم حرام؛ و این می شود اجتماع ضدین. برای اینکه نسبت بین احکام نسبت تضاد است و اجتماع ضدین از نظر عقلی محال است؛ فرق نمی کند در مسائل شرعی باشد یا غیر مسائل شرعی. و همینطور در مورد صورت سوم می گویند اجتماع مثلین می شود که عقلاً محال است؛ اگر دو حکم، دو وجوب، هر دو مثل یکدیگر باشند، اجتماع اینها محال است.

تحقیق مطلب در نسبت بین احکام

اینجا يك بحث این است که آیا نسبت بین احکام واقعاً نسبت تضاد است؟ ما این بحث را قبلاً در بحث اجتماع امر و نهی به مناسبت های مختلفی عنوان کردیم؛ اما تحقیق این است که تعریفی که برای تضاد بیان می کنند، اصلاً قابل تطبیق بر احکام

شرعیه نیست؛ تضاد را می‌گویند **امران وجودیان بینهما غایة الخلاف لا یجتمعان فی شیء و فی مورد الواحد** یکی از مقومات تضاد این است که باید هر دو، امر وجودی باشند؛ و مقصود از «وجود» همان وجود حقیقی است؛ یعنی در بین موجودات حقیقیه، این تضاد وجود دارد؛ مثل سواد و بیاض که امران وجودیان هستند. اما بین اعدام، دو عدم، یا بین امور اعتباریه، تضاد معنا ندارد. انشاء یعنی ایجاد المعنی باللفظ که این يك امر اعتباری است؛ اینطور نیست که بگوییم يك وجوب حقیقی در اینجا داریم. اگر مقصود از حکم همین بعث و زجر باشد، یعنی همین انشاء(افعل و لاتفعل) باشد، اینها از امور اعتباریه هستند و در امور اعتباریه تضاد راه ندارد.

بیان امام(ره)

امام **رضوان الله علیه** این بحث را در کتاب **انوار الهدایة**، جلد اول، صفحه 126 منقح کرده‌اند؛ ایشان در آنجا این مطلب را دارند: چون احکام از امور اعتباریه هستند، انشاء يك امر اعتباری است، تضاد در اینجا معنا ندارد. ما نمی‌توانیم بگوییم بین خود وجوب و خود حرمت، انشاء وجوب یا انشاء حرمت، بین انشائها که مقصود از انشاء، منشأ است(یعنی آن معنایی که با انشاء ایجاد می‌شود)، تضاد وجود دارد؛ چون تضاد باید بین دو امر وجودی حقیقی باشد؛ اما بین دو امر اعتباری بحث تضاد امکان ندارد. لذا، ملاحظه فرموده‌اید که در باب اجتماع امر و نهی، می‌گویند: امر و نهی در شیء واحد شخصی، هر دو اجتماع پیدا می‌کنند؛ اگر واقعاً بین اینها تضاد باشد، نباید امکان داشته باشد که در يك مورد شخصی معین، در يك واحد شخصی، هم امر موجود باشد و هم نهی. بنابراین، بین وجوب و حرمت هیچ گونه تضادی وجود ندارد.

توجه به یک نکته

نکته‌ای که باید به آن در اینجا توجه شود، این است که دو مطلب در کلمات مشهور وجود دارد که باید آنها را کنار یکدیگر قرار بدهیم. يك مطلب این است که مشهور تصریح کرده‌اند بین احکام خمسہ تکلیفیه تضاد موجود است؛ و مطلب دوم این که گفته‌اند مقصود از احکام، همین بعث و زجر است که با يك الفاظی انشاء می‌شود؛ وقتی می‌گویند «**إفعل**» با این بعث و تحریک می‌کند؛ با «**لا تفعل**» نیز زجر و ممانعت می‌کند. پس مشهور در یکجا گفته‌اند بین احکام شرعیه تضاد است و در جای دیگر احکام را به انشائیات معنا کرده‌اند؛ نتیجه این می‌شود که خود مشهور باید بگویند بین دو حکم انشائی که یکی وجوب است و یکی حرمت، یکی بعث است و یکی زجر، تضاد وجود دارد. ظاهر کلامشان هم همین است و آنچه که ما در اینجا می‌خواهیم انکار کنیم، همین مطلب است.

بیان مرحوم اصفهانی

بله، يك بیانی را مرحوم محقق اصفهانی دارند؛ ایشان می‌فرمایند: به نظر ما در احکام تضاد من حیث المنتهی است؛ «من حیث المنتهی» یعنی شما با «**إفعل**» می‌خواهید در مخاطب انبعاث ایجاد کنید؛ و با «**لا تفعل**» می‌خواهید او را زجر دهید و از این کار منع کنید. این انبعاث و انزجار که از آن تعبیر می‌کنیم به «تضاد من حیث المنتهی» امکان ندارد؛ یا به تعبیر خیلی روشن‌تر، بجای این که بگوییم تضاد من حیث المنتهی، می‌گوییم تضاد در مقام امتثال. شارع اگر بخواهد يك فعلی را هم واجب کند و هم حرام، از نظر مقام امتثال، مکلف نمی‌تواند این را هم اتیان کند و هم ترك کند. بنابراین، اینجا از حیث امتثال تضاد است، اما از

حيث خود انشاء كه يك امر اعتبارى است و ظاهر كلام مشهور كه مى‌گویند بين احكام شرعيه تضاد است، يعنى بين جعل وجوب و جعل حرمت تضاد است، تضادى نمى‌باشد و اين مطلب قابل قبول نيست.

تحقيق مطلب

آيا فقط بايد همين فرمايش مرحوم اصفهاني را بگوئيم كه تضاد از حيث منتهى (مقام امتثال) است؟ يا اينكه نه، ما مى‌توانيم به يك مرحله قبل هم برويم و بگوئيم تضاد در مبدأ هم وجود دارد، مبدأ يعنى همان ملاكات، حب و بغض، اراده و كراهت؛ محال است كه شارع يا مولاي حكيم در يك زمان واحد، نسبت به يك شىء هم اراده داشته باشد و هم كراهت. مبدأ براى وجوب، اراده است؛ مبدأ براى حرمت، كراهت است؛ مولا وقتى بخواهد يك چيزى را حرام بكنند، اول بايد نسبت به انجام آن فعل كراهت داشته باشد، يعنى آن فعل براى مولا ناخوشايند باشد تا بعد بپايد آن را حرام بكنند؛ حتي يك مرحله ديگر، خود اراده ناشى مى‌شود از مصلحت، و كراهت ناشى مى‌شود از مفسده اجتماع؛ و مصلحت و مفسده در مورد واحد و در شىء واحد محال است و امكان ندارد. امكان ندارد كه يك فعلى، هم داراى مصلحت باشد و هم داراى مفسده باشد.

بنابراين، نتيجه اين مى‌شود كه ما تضاد بين احكام را قبول داريم، اما نه در مرحله جعل و انشاء، نه در آنچه كه عنوان امر اعتبارى دارد، بلكه يا در منتهى است كه از آن تعبير به مقام امتثال مى‌شود؛ يا من حيث المبدأ است كه مبدأ را يا مى‌گوئيم اراده و كراهت است و يا مسأله مصلحت و مفسده است. حال، در مانحن فيه، آيا مولا مى‌تواند بفرمايد **اذا قطعت بوجوب الصلاة فتحرم عليك الصلاة**؟ مشهور مثل مرحوم آخوند تا نگاهشان به اين قضيه مى‌افتد، مى‌فرمايند: اين اجتماع ضدين مى‌شود و محال است؛ چون مى‌گویند بين خود وجوب و خود حرمت تضاد است. اما ما به تبع مرحوم امام و مرحوم اصفهاني در حاشيه كفايه، مى‌گوئيم كه نسبت بين خود احكام تضاد نيست؛ بنابراين، در اين مورد نمى‌توانيم از راه اجتماع ضدين وارد شويم و بگوئيم محال است؛ چون بين خود انشائيات تضادى وجود ندارد. بعد از آن كه اجتماع ضدين كنار مى‌رود، آيا اصلاً گفتن چنين جمله‌اى درست است يا نه؟

اينجا ما بايد يا از اين راه وارد شويم كه بگوئيم چنين تكليفى، تكليف به محال مى‌شود؛ براى اين كه مكلف نمى‌تواند يك عمل و فعل واحد را هم بجا آورد و هم آن را ترك كند؛ لذا، گفتن اين جمله صحيح نيست؛ چون امتثال چنين تكلفى براى مكلف محال است؛ امر به محال و تكليف به محال نيز درست نيست و محال است. و يا مسأله لغويت را مطرح كنيم و بگوئيم: اگر مولا فرمود **اذا قطعت بوجوب الصلاة فتحرم عليك الصلاة**، اينجا لغو مى‌شود؛ يعنى اين تكليفى كه مولا مى‌كند، اثرى برايش مترتب نمى‌شود و لغو مى‌شود. بالاخره، آنچه كه مى‌خواهيم بيان كنيم، اين است كه در اينجا ما نمى‌توانيم از راه اجتماع ضدين وارد شويم.

بيان ديگر حل اشكال تضاد

البته يك بياني براي حل اشكال در اینجا ذکر شده است؛ مشهور كه مى‌گویند بين خود احكام تضاد است، برخي اشكال کرده‌اند كه اینجا تضاد لازم نمی‌آید؛ اگر مولا گفت **اذا قطعت بوجوب الصلاة فتحرم عليك الصلاة**، بين صلاة اول و صلاة دوم فرق است. در **اذا قطعت بوجوب الصلاة** قطع به وجوب صلاة من حيث هي تعلق پیدا کرده است، ولي در **تحرم عليك الصلاة** حرمت به صلاتی كه مقطوع الوجوب است، تعلق پیدا کرده و نه صلاة من حيث هي؛ و چون بين متعلقها فرق است، تضاد لازم نمی‌آید. به عبارت ديگر، مشهور مى‌گویند اگر مولا بگوید **الصلاة من حيث هي واجبة و محرمة تضاد لازم می‌آید**، اما اگر بگوید «**الصلاة من حيث هي واجبة و من حيث اين كه در موضوعش قطع اخذ شده است محرمة**» ديگر تضاد لازم نمی‌آید

و شبهه تضاد بر طرف می شود.

اشکال به بیان فوق

روشن است که بیان فوق برای حل اشکال تضاد، باطل است؛ برای اینکه اطلاق صلاة من حیث هی شامل صلاة مقطوع الوجوب هم می شود. وقتی می گوئید وجوب به صلاة من حیث هی تعلق پیدا کرده، این من حیث هی اطلاق دارد که يك فردش همان صلاة مقطوع الوجوب است؛ لذا، باز تضاد به وجود می آید. بنابراین، راه همین است که عرض کردیم؛ و اصلاً اینجا نباید مسأله را از باب اجتماع ضدین حل کرد؛ بلکه یا باید مسأله تکلیف به محال و یا مسأله لغویت را در اینجا مطرح کرد.